

۵ جون ۲۰۱۳

سید موسی عثمان هستی

نقدی بر کتاب "رها در باد"



سایت بدنام پندار عکس دو دل داده را در پهلوئی هم جعل سازی کرده، عکس این پیرمرد ملائما را که سرپایش پُر از تعصب در برابر زنان است، نباید در یک قاب فرارمی داد، ولی باید آفرین به این شارلتان های جعل سازگفت. **جمله طنزی**

قسمت پانزدهم - فصل شانزدهم

حرفهای قناری هنوز در قفس نقد است

منزای آهنگر بر آهن خویش
که جوهرمی کند او را بد نیش

ن ساز یکرنگ نعل خر و اسپ
نگیرد جای گرگ، چوچه میش
شاعری وزن و بی ترازو

پایی گک های پرچم آغازگر پرخاش و جنجال شدند، من نبودم و تا آخر اش هم می روم اگر هزار بار پایی گک های پرچم اتهام علیه من و خانواده من ببندند و رذالت های خود را ادامه دهند، یا ندهند، من دست از افشاگری این قماش ارازل و بدنام زده تاریخ بر نمی دارم، ادامه می دهم. آنها که خودشان، حزب شان، خانواده شان، در افغانستان جنایت کرده و با افتخار هنوز هم ملت رنج دیده افغانستان را اذیت می کنند، خانواده من که تاج افتخار تاریخ افغانستان است و خودم سالها علیه دشمنان داخلی و خارجی افغانستان مبارزه کرده ام، جزوی ترین خیانت نکرده ام و همیشه در خدمت انسان و انسانیت بوده ام، چرا از خائنین و وطن فروشان هراس داشته باشم و برای شان می گویم دست سایت وطن، سایت اصالت، سایت مشعل، سایت سپیده دم، سایت آریایی، سایت خاوران، سایت های آشکار و پنهان شان، دست فیس بوک های شان سر دست سایت های شان آزاد، آنها آغاز کردند من انجام می دهم، هر نوع دمبک پایی گک ها به رهبری عظیم بابک می زنند، آزاد هستند، ببینیم که دال می پرد یا چپاتی و قاطر سه پای اتهام و تهمت پرچم داران در قسمت من به کدام منزل می رسد.

تنها می خواستم کتاب رها درباد را که آئینه غبار جنایت حزب دموکراتیک و نویسنده و تیم نویسندگان کتاب رها درباد را با نقد قلم روشن سازم. چون با خواندن کتاب من درک کرده بودم نویسنده این کتاب مغرضین تاریخ زده پرچم و روابط پرچم هستند، هر کدام این تیم به شمول نویسنده ظاهری کتاب رها در باد، با شاه پرستان، داوود پرستان، حزب دموکراتیک خلق، طالب، مجاهد، چپ و راست تاریخ رانده، سیاه، سرخ، زرد، همکار و با همسایه های افغانستان، دولت امروزی کرزی، چپ تسلیم طلب مثل با ختری ها به رژیم های بدنام ارتباط داشت و در این کتاب به گفته نویسنده ظاهری کتاب رها در باد نقش داشته. بعد تر از اینکه این کتاب درسزمین آخوندی ایران ویراستاری شده و نویسنده ظاهری کتاب رها درباد که دوستان خود را متقاعد به نقد نویسی به نفع خود و کتاب رها درباد می سازد، پای ناظمی ها را هم به میدان نقد می کشد و نقادان دستوری از شاعر نویسنده منتقد چیره دست ناظمی نام می برند، تا هویت کتاب که زیرسوال برده شده با این نام ها نجات یابد، درحالیکه غرق شده ازخاشاک کمک می گیرد و آقای ناظمی و دیگر دانشمندان ادبی که رنگ سیاه کتاب رها درباد، دامن عزت و آبروی این نویسنده ها را لکه دار و زیرسوال برده، نمی گویند که چهار زانو نشسته یم و نه می گویند نام ما بیخود برده شده و نه می گویند این خانم عذر و زاری کرده، نمی گویند چون یک خانم بود به اساس کلچر افغانی چیزکی

درباره کتاب رها درباد نوشتیم. می بینیم از کسانی که نقادان موافق و مخالف نوشته کتاب رها درباد بودند، آقای صدیق راهی از مخالفین و موافقین کتاب رها درباد نام برده، یکی از این سرمورچه ها سر بالا نکردند و سرشورندادند و هم از کسانی که در کتاب رها درباد تمجید و تخریب صورت گرفته و پیروان بی غیرت ببرک کارمل و داکترنجیب الله هم سکوت کردند.

غیر از آقای صدیق راهی، برادر داکترنجیب الله، حتی خود خانم ثریا بها با زبان قلم به دفاع از خود و از کتاب رها درباد سخنی بیرون از لبان نکشیده و زبان قلم خود را بریده و گنگ نگهداشته، تنها گاهگاه نوشته و عکس نقادان چشم پت طرفدار خود را درسایتک خود به نام حماسه زن زیر حجاب، سکوت نقد مردان چادر دار را به نشر می رساند، بدون ابراز نظر و تبصره.

از نقد صاحب این قلم، از نقد محترم روشن گرداننده سایت آزادی در دنمارک، از نقد استاد رهین که خیلی زیبا کتاب را بگونه نقد کرده که نه سیخ بسوزد و نه کباب، و نه از نقد محترم غفارحریف هم شهری من، گرداننده ظاهری سپیده دم، از جمله پرچمداران و نه از نقد های صدیق راهی، برادر دوکتور نجیب الله، شوهر اکس خود، درسایت خود نام نبرده.

این گلایه و شکوه نیست، اگر خانم بها نوشته از من در سایت خود به نشر نه رسانده، به عوض آن یک ایرانی الاصل از نسل بدنام حزب توده ایران، زیر نام هوادار ببرک کارمل و خانم اناهیته راتب زاده، زن اکس کرام الدین خان کاکر، به گفته ثریا بها دوست دختر ببرک کارمل، مرد تاریخ زده شرق، بابک ایرانی الاصل به نام گرداننده سایت پندار، ادامه دهنده جریده پرچم، ارگان نشراتی حزب دموکراتیک، شاخه پرچم، عکس من و خانم ثریا بها را با هنرکمپیوتر بازی جعل نموده و درسایت بدنام پندار، ادامه دهنده جریده پرچم، ارگان نشراتی حزب دموکراتیک، شاخه بدنام پرچم با افتخار به نشر رسانیده. من که هیچ چیز را از ملت خود پنهان نمی کنم، آن عکس مونتاژ شده را که شخص عظیم بابک که در این ردالت ها واقعاً شاگرد خاص ببرک است، درسایت پندار به نشر رسانیده است، دراین نوشته بدون اجازه خانم بها، عکس جعل شده را به نشر رساندم و از خانم بها معذرت می خواهم. امید است به بزرگواری خود خانم ثریا بها، نویسنده توانای فیمنیست افغانستان مرا ببخشد.

منتقدین قبل و امروز به این روش اتکا داشتند که نقد، شعر، مقاله، کتاب یا یک اثر، توسط منتقد همان نوشته و یا تمثیل گر، بدون کم و کاست و بی طرفانه مورد نقد از دید واقعی بررسی شود،

نویسنده منتقد، سرشخصیت نویسنده تماس نگیرد، درحالی که شخصیت انسانی نویسنده و شناخت کامل در قسمت نویسنده ضروری است. به خاطر اینکه طرف و بیطرف بودن در خصلت طبعی انسانی می باشد، خودآگاه و نا خودآگاه در یک اثر خلق شده، یک نویسنده رول خصلت انسانی و غیر انسانی خود را انجام داده می توانیم و شاخی قلم ما گاه بی دانه باد می کند.

چنانچه در شعر و داستان های خیالی ما روشن تر مداخلات ذهنی نویسنده را در نوشته نویسنده درک می کنیم، پس گفته نمی توانیم که ما به شناخت و سابقه نویسنده اثر در نقد کاری نداریم.

در نقد و ویراستاری، خصوصاً در قسمت تاریخ و خاطره نویسی و طنزنویسی باید صد در صد قبل از اینکه کتاب تاریخ یا خاطره نویسی را نقد کنیم، در قسمت سابقه و هویت نویسنده جستجو و تحقیق نمائیم که کیست، از کدام قماش است، چه انگیزه بوده که نویسنده دست به نوشته زده، ارزش نقد کتاب و شخص نویسنده در نوشته کتاب و نقد ما چه تاثیری بر خواننده و اجتماع و نسل های امروز و بعدی اثر گذار است و ما با نقد و یا با ویراستاری، رسالت انسانی خود را انجام داده می توانیم.

باید قبل از بررسی نقد، هویت نویسنده مورد تحقیق و بحث قرار گیرد، بعد اثر تاریخی آن تحت بررسی قرار داده شود، اگر منتقد بعد از تلاش و شناخت خالق اثر علمی و غیر علمی به این عقیده می شود که نویسنده مغرض، وارونه نویس و سابقه شارلتانی دارد، اول ضرور نیست که اثر یک شخصی که صادق نبوده و در جامعه شهرت بد دارد، وقت خود را ضایع سازیم و اگر منتقد به این نتیجه می رسد که خالق این اثری که من اثر اش را نقد می کنم، انسان دروغگو، شارلتان و مضمون ساز خیالی است و این اثر فردا سبب گمراهی افراد جامعه می شود، خصوصاً در تاریخ نویسی و منتقد فکر می کند که من با نقد خود جامعه را در قسمت آثار این شارلتان روشن می کنم و ضررها و شارلتانی های نویسند و ضرر این اثر را در نقد و بررسی آفتابی می سازم، در آن صورت منتقد دنبال ضایع شدن وقت خود نمی گردد، با نقد اثر و معرفی نویسنده می تواند ذهنیت خواننده و گوش جامعه را باز کند، در حقیقت منتقد رسالت تاریخی خود را انجام داده است.

حرفهای من نیست، میگویند:

مخالفتی که آقای غبار با سلطنت داشت، با نیش قلم، تاریخ سلاطین را زهر آلود ساخت، صدیق فرهنگ با نوشته پُر از تعصب خود و روابطی که با سلطنت و بیرک داشت، نه به خود آبرو ماند نه به اقوام افغانستان.

حبیبی مؤرخ نبود، به میتود تاریخی آشنا نبود، از هر سوراخ موش کاغذی جمع کرد مانند کتاب جعلی پته خزان هزاران جعل در تاریخ نمود.

استاد حسن کاکر، استاد تاریخ بود، تحصیلات عالی تا دوکتورا در تاریخ نویسی داشت ، با میتود تاریخ و تاریخ نویسی آشنایی داشته خودش و خانواده اش از علاقمندان پرچم بود، از اندک رنجی او با حزب دموکراتیک خلق، سیاه، دستگاه جاسوسی امریکا خبر شد، او را به جزیره برد تا سر حزب دموکراتیک خلق، خصوصاً سر حفیظ الله امین چیزهایی بنویسد و نام آنرا کتاب تاریخ بگذارد. چون تمام ملت افغانستان او را به حیث یک فاشیست می شناخت، او خواست که سیا را خوش بسازد و هم نام فاشیستی را از خود دور بسازد. چند روزی از هوای آن جزیره تنفس کرد و کتابکی به دستور سیا، دستگاه جاسوسی امریکا نوشت.

حقیقتاً در وقت جهاد مانند سیستانی چرندیات جمع کرد، این هر دودر فاشیستی روی هتلر را سفید کردند. نوشته های قلمی این دو نفر نه تنها کفر تاریخ نویسی است، بلکه روی تاریخ را سیاه کردند.

برای مثال سید محمود کنری نظر به گفته مورخ افغانی حسن کاکر، جاسوس انگلیس بود، امیر عبدالرحمن خان از دست این جاسوس به ستو آمده بود. امیر عبدالرحمن خان دستور گرفتاری سید محمود کنری جاسوس انگلیس را داد و سید محمود به انگلیس ها نوشت من که به شما جاسوسی کردم به خاطر این نکردم که در آخرت پاداش بگیرم، من می خواهم مرا از چنگال امیر مزدور تان پیش از اینکه دستگیر شوم نجات دهید. انگلیس ها که در حرام زادگی و حمایه جاسوسان شان مهارت خاص دارند، سید محمود کنری را به هند فرستادند و به امیر عبدالرحمن خان گفتند واقعاً این شرف باخته در قسمت شما اطلاعات نادرست می داد، ولی تسلیمی او را به شما نظر به دستور لندن لازم ندیدیم، کاری کردیم که نه سیخ بسوزد، نه کباب.

حالا آقای سیستانی نوشته سر دست دارد و می خواهد نامه سید محمود کنری جاسوس را که در موزیم پشاور اسناداش موجود است و به آن همه کس دست رسی ندارد، فتوکاپی آن نزد استاد حسن کاکر است، سیستانی می خواهد با چرندیات و وارونه ساختن تاریخ از یک جاسوس، مرد انقلابی سازد. کسی که یک روز در کاسه پرچم آب و نان خورده باشد، از او نباید توقع حقیقت و انسانیت کرد.

توتاک می کنی تاریخ وارونه، ای خاین
تقلب می کنی می فروشی خرما، باهین

آقای استاد مهرین که جوان و پشت کار در تاریخ نویسی دارد، ملت پشت سرگویی ما می گوید کاش که آقای نصیرمهرین سکتریسست نمی بود. احمد شاه مسعود که با پهلون احمد جان و قوم قرآن کرد و مانند نادر قرآن را زیر پا نمود، همانطوریکه قرآن نادر را زد و توسط عبدالخالق کشته شد، احمدشاه مسعود را هم قرآن زد و توسط حامیان تاریخی اش کشته شد.

**به نامردی تو قرآن زیر پا کردی
تو ای نامرد از خود یادگار ماندی**

فیض محمد کاتب هزاره که گاهی با تملق و گاهی به گفته سفیر ایران با جاسوسی و با قبول توهین و زندان تاریخ نوشت، امروز می گویند نوشته های او تاریخ نیست، روزنامه است و برادران هزاره ما از انگشتان او شمع معرفت ساختند.

در قسمت جنرال نبی عظیمی، پسربرگت عظیمی می گویند کسی که در تاریخ رید، همین جنرال الپته پرچم، دوست احمدشاه مسعود بود. جنرال بیگی، دان خرموره، میرکاروال و غیره اخوانی و پرچمی و طالب چیزهاییکه نوشته اند، با وجدویکه مخالف

یکدیگر نوشتند و به نفع حزب خود، آنها را در رذالت پیرو راه تاریخ نویسی جنرال عظیمی می دانند، یعنی صفرضرب صفر مساوی به صفر. این شد تاریخ و تاریخ نویسی.

میگویند کهزاد یک زبان خارجی را مکمل می دانست، در تاریخ نویسی باستانی زحمت کشید، اما به خاطر چند سیخ کباب، شیخ محمدی ها را فرزند میر مسجدی کوهستانی خواند و قبر یک دزد در قریه ده قاضی ولایت پروان را گفت قبر میرمسجدی خان کوهستانی است. در وقت حیات اش مردم کاپیسا و پروان رفتند و به او گفتند کسانیکه ادعا می کنند، اولادی میرمسجدی خان کوهستانی نیستند، از قوم شیخ محمدی هستند، انگلیس به این ها افتخارصاحب زادگی دادند و زنده یاد واله دربین مردم شمالی که نزد کهزاد رفته بود و گفته بود میرمسجدی کوهستانی در خانه علی خان تتمدره ئی در جنگ افغان- انگلیس زخم برداشته فوت کرد. شب او را در بین راه اوپیان و تتمدره، در خواجه سبز پوش ولی دفن کردند. حسن کور که ادعا کرده میرمسجدی جد ماست، میر مسجدی کوهستانی است، از قریه دهقاضی ولایت پروان نیست.

کهزاد خجالت زده گفت حال نه تنها شما می فهمید ید، من هم فهمیدم که نه تنها اشتباه کرده ام ، بلکه بزرگترین خیانت را در تاریخ مرتکب شده ام. حسن کور را خدا درغضب خود کند همراه کباب هایش که مرا فریب داد، اگر زنده بودم این کتاب را دوباره به نشر می رسانم، مثل این نوع نوشته ها مرتکب اشتباه زیاد در تاریخ نویسی شده ام، همه را جبران می کنم و قبل از نشر این کتاب، نوت در بین کتاب می نویسم تا در نشر دوم اگر زنده نبودم، اشتباهات مرا از کتاب بکشند و به جای آن از نوت های من استفاده کنند. روان کهزاد شاد، بازماندگان کهزاد به خاطر پول عجله کردند و به همان شکل سابقه کتاب های او را به نام علامه به نشر رساندند که نمی دانیم ملت ما از علامه گفتن چه لذت می برند و معیار علامه بودن چه است؟

مثلیکه فیضان معلم وحبیبی تاریخ نویس وطن ما را هم خانواده اش و دوستان اش علامه خطاب می کنند، ترس از این است که حبیب الله رفیع که یک چلی مسجد است، بعد مرگش توسط فاروق وردک به او لقب علامه داده شود و نام مکتبی به نام اومسما گردد. از بد، بدتراش توبه.

برو ای موسی تونگو، رازحقیقت

ملت بین خود دارد سالها سبقت

ملت گشت تار و مار با صد دسیسه

وطن پس ماند از دوستی و رفاقت

من شناختی که از نویسنده کتاب و حزب دموکراتیک خلق که خانم بها و تیم نویسندگان کتاب رها درباد درمکتب ببرکیان که صداقت و راستی وجود نداشته، خط مش حزب دموکراتیک خلق، شارلتانی، فریب و وطن فروشی، همراه با قتل و قتل بوده و هنوز هم دست از این رذالت ها بر نداشته اند، خانم ثریا بها با داشتن سادئیزم سیاسی چند وقتی شاگرد پرچم خصوصا، از شیاد بزرگ ببرک کارمل نباید توقع راستی و راست نویسی

از خانم بها و تیم کتاب رها درباد داشت، با وجودیکه خانم بها خود را فیلسوف تر از مؤرخین بالا می داند.

از آن جائیکه خصلت سیاست مداران و مکتب سیاست است که بعد از انجام دادن جنایات، باز هم به خاطر فریب مردم همان جامعه، دست به اعترافات و معذرت خواهی می زنند و یا خودآگاه و یا ناخودآگاه از زبان شان حقایق بیرون می شود، این را صداقت گفته نمی توانیم.

نقد کتاب رها درباد توسط من به خاطر رفع مسؤلیت وجدانی به فکرخودم که مورد تأیید خوانندگان این قلم است یا نیست، درقضاوت آزاد هستند، خالی از یک روش انسانی به فکر خود من نبوده، من شروع به نقد کتاب رها درباد کردم تا سره را از ناسره ها جدا نمایم و هم در لابلای نقد، چهره کثیف حزب دموکراتیک خلق که این خانم و تیم کتاب رها درباد، مثل پنجشیری ها و آهنگ ها و غیره در نوشتن کتاب نقش داشتند و در نوشتن کتاب کوشش کردند، آنچه را که ملت افغانستان می دانست، نه تازه، بلکه تکراری، به خاطر فریب ملت ما نوشته کنند و به خاطر پنهان کردن بد نامی تاریخی شان روش های غیر انسانی رهبران و اعضای حزب دموکراتیک خلق و جنایت روس را کمرنگ جلوه دهند و به خاطر بقای خود، جاسوسان اخوانیت را در کتاب رها درباد برائت بدهند، در حالیکه ملت افغانستان می دانند که سگان شاه پرست، داوود پرست، حزب دموکراتیک خلق، برادران شغال مجاهد، طالب و دارو دسته کرزی است. جنایت سوسیال امپریالیسم روسی و امپریالیسم امریکا و غرب با شیطانان های انگلیس همراه بوده، آزموده را آزمودن خطاست. این دار و دسته بالا را دیگر نه باید آزمود.

این مقدمه را من به خاطری نوشتم که نوشته یک هموطن انقلابی شریف بدستم رسید که شارلتان، اشخاص و افراد مثل عظیم بابک ایرانی الاصل در لباس یک افغان که با لهجه افغانی در افغانستان بزرگ شده و خانواده او آب دهن حزب جاسوس و بد نام توده را خورده اند و سرانجام بازیچه دست یک حزب شارلتان و وطن فروش درمکتب ببرک و ببرکیان، این شرف باخته ها بزرگ شده اند و در غرب فرار نمودند، زیبایی های تکنالوژی را زیر سوال بردند، از تکنالوژی عصری استفاده ناجائز به خاطر شارلتانی مکتب غیر انسانی ببرک و ببرکیان نمودند. جعل سازی های فراوان علیه انقلابیون و مردم شریف و ملت رنج کشیده افغانستان کردند تا بتوانند مکتب دروغ و شارلتانی ببرک و ببرکیان را تقویت بخشد، اما نمی دانستند که قبلاً هم ملت ما به حرفها ی خائنین حزب دموکراتیک خلق گوش فرا نمی دادند و نمی دهند. اینها سرمه آزموده شده هستند و هم روزی مشقت این شارلتان ها را ملت افغانستان باز می نماید.

سایتی که خود را جانشین نشریه پرچم حزب دموکراتیک خلق میداند و وانمود میکند پنداری که در آن نه پندار است نه کردار و نه گفتار، جز چرند و اتهام، دروغ و شارلتانی، واقعاً نمایندگی از همان نشریه بد نام پرچم که ارگان نشراتی پرچم بود، سایت

پندار هم نمایندگی از همان نشرات و 74 خصلت غیرانسانی ببرک و ببرکیان می کند و هزاران تهمت که باقلم علیه ملت ما روا داشتند.

نویسندگان انقلاب صغیر ثور را صاحب این قلم افشا می سازند و حتی جزوی ترین راه دفاع به اعضای شارلتان حزب دموکراتیک باقی نمی ماند و این را گفته نمی توانیم که پیروان ببرک هر قدر افشا هم شوند ، باوجودیکه این نوشته ها گوش و بینی شان را میبرد، سبب ظالم شدن شان هم می گردد، آنها عادت دارند که از خود دفاع غیر انسانی کنند. با بریدن گوش و بینی شان توسط نویسندگان صادق وطن ما، این وطن فروشان مانند سگ ظالم ترمی گردند، ولی اقوام افغانستان به رذالت های شان آشنا بوده و وقتی بدانند که این شخص نامطلوب از جمله دار و دسته حزب بدنام و تاریخ زده حزب دموکراتیک خلق است، جز خودشان که یک دیگر را می گویند تو مرا خان صاحب بگو و من ترا خان صاحب می گویم، اگر در قرآن هم خود را پیچ بدهند، ملت افغانستان به این دار و دسته شارلتان تاریخ زده اعتماد ندارد و اعتماد نمی کنند و اعتماد نخواهد کرد، هر نوع دفاع ، جعل کاری و نوشته شان مورد قبول ملت افغانستان نیست.

پندار، سایت ارگان نشراتی پرچم، بار اول عکسی از خانواده یک مرد شریف و قلم بدست بنام آقای رجا را در سایت خود به نشر رساند و بعد آن عکس را در سایت های سکس انترنتی انداخت. جرم آقای رجا این بود که دار و دسته پرچم را با رذالت های ببرک و اناهیتا با اسناد نوشته و درسایت خاوران به نشر رسانده بود، از آن روز ملت افغانستان دانست که واقعاً این ارگان نشراتی پرچم است. همان اخلاق ارگان نشراتی پرچم در زمان شاه دارد.

از همان روز ملت افغانستان به دقت این سایت را تحت مطالعه قرار دادند که بهتر حزب دموکراتیک خلق ، خصوصاً شاخه پرچم را بشناسند. به گفته یک پرچمی پیشمان بنام مزدک که سایت اصالت ، سایت مشعل ، سایت سپیده دم ، سایت آریایی و غیره سایت هائیکه مربوط حزب بدنام پرچم اند، تمام نوشته هائیکه بد اخلاقان پرچم به این سایت ها ارسال می کنند، آنها به سایت پندار که مسؤل این سایت بابک ایرانی الاصل است، جهت تحقیر و توهین ملت افغانستان به سایت پندار ارسال می نمایند تا ثبت گوگل شود، ولی این قماش اوپاش کورخوانده اند، ملت افغانستان تمام سایت ها و فیس بوک های پیروان حزب دموکراتیک خلق را شناسایی کرده اند و از طرز خرام نوشته های شان، آنها را می شناسند، اگر خود را در قرآن پیچ بدهند، آنها را به نام بد نام ترین کثافت کاران عالم بشریت می شناسند. بگذارید که خود بنویسند، خود بخوانند و مانند قانغوزک در سرکین بد نامی خود بچسبند.

لینک های مرتبط این سایت بدنام ترین لینک تاریخ زده بوده که تمام شان به خاطر بدنامی ملت افغانستان نشرات مبتدل و عاری از حقیقت دارند که سایت پندار نمونه دیگر نشرات حزب دموکراتیک خلق، خصوصاً بخش پرچم بوده که نویسنده زیر از هزاران رذالت حزب دموکراتیک خلق یک چیز ناچیز رذالت های این حزب را افشا نموده که قابل قدر است. در حالیکه بعد از افشای من بعضی از لینک ها از لست لینک سایت بدنام

پندار کشیده شد، تنها لینک سایت های جاسوسی که در بد نامی سرسخت ترین سایت ها می باشند، در سایت پندار نام شان دیده می شود و یا در سایت آنها نام پندار هنوز هم به رنگ سیاه موجود است.

هرگاه سایتی به نام لینک در یک سایت دیده می شود و مسئول سایت هر روز آن سایت را باز می کند و اگر می بیند که گردانندگان آن سایت بد نام خلاف نشرات انسانی، نشرات می کنند و هنوز هم آن سایت جزء لینک سایت او است، در حقیقت آن روش مورد قبول سایت میزبان است. اگر با هم فُده نباشند نام آن سایت بد نام در آن سایت چه می کند؟

اگر نام آن سایت بدنام کشیده نشده، پس سایتی که خود را سایت سالم وانمود می کند، چرا پالیسی های مزخرف آن سایت را پذیرفته و شما هم آن سایت بدنام را از چشم سایتی که لینک یک سایت دیگر است بشناسید، هرسایتی که در پندار است و یا پندار در هرسایتی که است، شما سایت پندار را باز کنید، شخصیت نویسندگان آن سایت ها را از روی نوشته های سایت پندار تحت قضاوت قرار داده می توانید.

عکس بالا مشتمل نمونه خروار از بد زبانی و رزالت های این حزب بوده، باز هم خدمت شما به عرض می رسانم اگر داخل سایت پندار شوید میلیون ها رذالت در بین این سایت پیدا کرده می توانید که از تکنالوژی کار گرفته شده و بعد از جعل کردن به نشر رسیده است. این بابک ایرانی الاصل یک عکس برهنه را بنام عکس ثریابها به من ارسال کرده بود، من دوباره برایش فرستادم و نوشتم جای شک نیست که از گردن بالا عکس ثریا بها می باشد و از گردن پائین عکس خانواده خود تو شاید باشد، بعد از آن هر چیزیکه از دهن سایت های پرچم برآمد به من و خانواده من اتهام بستند و نوشتند و فکر کردند که من از ترس اتهام این قماش اوباش و اراذل به من و خانواده ام، از افشای حزب دموکراتیک خلق دست برمی دارم که هیچ امکان ندارد. من و خانواده من چیزی نداریم که باعث شرمندگی ما شود، گل خشک به دیوار نمی چسپد. از نقد کتاب رها درباد و از افشای حزب دموکراتیک خلق، خصوصاً شاخه پرچم، دست بر نمی دارم. اگر فکر می کنند که من عقب نشینی می کنم، کورخوانده اند، من دست از افشای این قماش بدنام دست بردار نیستم، آنچه که می گویم باید به ثبوت برسانم.

عکس بالا هنر بابک را نشان می دهد که چطور با مهارت خاص توانسته عکس من و محترم خانم ثریا بها را در یک تابلو پهلوی هم نشان بدهد که بیننده هرگز درک کرده نمی تواند که این دوعکس بالا در سر این نوشته به اثر رذالت های عظیم بابک پهلوی هم قرار داده شده اند.

گرداننده سایت بدنام پندار مهارت های خاص خود را در جعل سازی به نمایش گذاشته است که نمایندگی از اخلاق گرداننده سایت پندار می کند. سایت بدنام پندار که ادامه دهنده ارمان های بد اخلاق ترین جریده آزاد به نام پرچم در زمان شاه، ارگان نشراتی پرچم بوده، امروز در خارج و داخل افغانستان سایت بد نام پندار نمایندگی از ارگان نشراتی پرچمی ها میکند و کسی که یک روز در پرچم بوده، به رذالت های

سایت پندار افتخار می کند و سایت پندار را در تمام سایت های پرچمی ها دیده می توانید.

دم عظیم باک و همکارن سایت پندار گرم که با رذالت نقاب از روی خود و پرچم برمی دارد

و با این نشرات شان روز به روز چلو صاف کثافت شان از آب برآمده و ملت غیور افغانستان این جمله را در برابر این وطن فروشان تاریخ زده استفاده می کند(تا سیه روی شود هر که در او غش باشد). نوشته زیر نویسنده توانای مرد انقلابی ثابت کرده (تا سیه روی شود هر که در او غش باشد)

(ثریا بهاء رهنورد کدام راه؟)

این خانم عزیز ثریا جان بهاست. دختر زنده یاد بهاوالدین خان بهاء مبارز دوران مشروطیت که عمری را بخاطر مبارزه علیه ظلم و ستم دستگاه حاکم در افغانستان به زندان بود. اما چنانکه گفته اند هیچ فرزندی نرود به پدر یا به شود یا بدتر؛ این خانم هم از بدترین ها شده و نام پدر را میخواهد به خاک بمالد.

خانم ثریا بهاء را در اوایل سال 2006 از طریق یکی از سایت های اینترنتی شناختم. این خانم قلم خوبی دارد و دل خرابی. این بدان معنی که اگر خواسته باشد در لحظه از کاهی کوهی میسازد و عکس آن.

در سال 2007 برای اولین بار برای بزرگداشت مبارزات او از جنبش زنان تجلیلی بعمل آوردیم این تجلیل در افغان موج بجای نقد و بررسی مسایل مطروحه از جانب او، تصادفی تعریف مبالغه آمیزی بود و من خودم اقرار میکنم که در زندگی اولین اشتباهی را مرتکب شده ام.

از همین روز به بعد ایمل ها و بعداً تلفون های یک ساعته و دو ساعته اش با من شروع شد. اول قصه او از جدایی اش با همسر سابق؛ صدیق راهی برادر نجیب الله رئیس جمهور سابق افغانستان بود ... این شوهر من مجید کلکانی را به دام اعضای سازمان امنیت خاد انداخت و او را به کشتن داد. بعدا او با برادرش نجیب الله مخالفت کرد. آخ که این فامیل را من میشناسم و اگر نوشته کنم صد ها صفحه میشود. تا وقت رسیدن به قدرت این خانواده، کار شان هر روز جنگ و جدال، هر روز تهمت علیه همدیگر بود. نجیب میخواست شوهرم را بکشد... و ما به پنجشیر گریختیم. از پنجشیر به پاکستان و از آنجا به المان و بلاخره به امریکا رفتیم. در امریکا شوهرم در بدل صد هزار دالر حقایق را وارونه نوشته و به سازمان های جاسوسی فروخت. من که احتجاج کردم مرا لت و کوب کرد و من توانستم از او جدا شوم. این شوهر من خائن، زنباره، شربخوار و کودن بود. پسر من از من بریده ولی با دخترم میانه خوبی دارم...

ساعتها این قصه لیلی مجنون ادامه داشت. بعد از مدتی با فریفتن ما توانست با تجلیل از مبارزات اش برای آزادی زنان آنقدر جلوه گری کند که خانم ام او را با مهر انگیز کار همدریف توصیف نماید. بعد ازین برآورده شدن آرزویش ما تبدیل شدیم به دوستان همراز اش. روز ها در باره زنائی چون نیلاب سلام و مسایل خانوادگی اش و حتی در

باره ارتباطات پدرش با ببرک کارمل، آقای عظیم بابک گرداننده سایت پندار و مسائل فامیلی اش، فرشته حضرتی و اینکه در ماسکو با که در ارتباط بود و حالا در سویدن چه میکند. در باره عصر دولتشاهی که در کالیفرنیاست و خانواده ای خود را رها نموده و با یک خانم امریکایی زندگی میکند. در باره انورالحق نسیمی که در لندن به کدام سازمان های جاسوسی چسبیده است، در باره خانواده و شخصیت محمد اعظم سیستانی، اسحق نگارگر که او شعله بوده و مضطرب باختری نام اولش بوده و خلاصه هرزنی که در انترنت چیزی بجای می گذاشت. غیر خانم نادیه فضل همه زنان بیسواد بدکاره و اجیر بودند. در باره مردان که با آنان در گیر بود! نپرس که همگی وحشی، زنیاره و از خانواده بیزار... یکی از خصوصیات خانم بهاء اینست که طی یک سال با صد گروه میجنگد و با صد گروه دیگر میخندد. بد دیروز امروز خوب میشود و خوب دیروز بدترین... اما داستان بد شدن ما نزد این خانم از چه قرار بود:

در انتقادی به تحریک ثریا جان نسبت به نیلاب سلام آمده بود. نوشته بودیم شاید خانم بهاء و نادیه جان فضل هم اشتباه کنند... وقتی این مسله از طریق سایت آریایی و افغان موج نشر شد. در یک روز ده بار این خانم برای ما تیلفون زد... چرا! ما اشتباه کنیم! والله ظلم است. من به عزیز جرئت زنگ زد که آنرا از سایت بردارد. لطف این جمله که ثریا بهاء ممکن اشتباه کند را از متن بردارید. خلاصه آنروز وقتی از کار برگشتم؛ خانم ام با عذر از من خواست که به این غایله خاتمه دهم سر بی درد خود را به درد آوردن یعنی با این خانم ساعت ها روی خط قرار گرفتن است. این خانم دیوانه است بخدا قسم میخورم دیوانه است... ما را چه به نیلاب سلام... نیلاب سلام اشتباه میکند و ثریا بها نه! این خنده آور است... هنوز مشغول مشاجره بودیم که تیلفون زنگ زد. به خانم ام گفتم جواب بده گفت نه! میدانم اوست (خانم بهاء) من دیگر حاضر نیستم با او صحبت کنم... گفتم خوب و اتفاقن همینکه گوشی را برداشتم اولین سوال خانم بهاء این بود ملیحه جان چرا مرا درک نمیکند... گفتم اگر میخواهی با او صحبت کنی چند لحظه پیش جهت تکمیل معاینات اش به بیمارستان رفته، شاید به این زودی بر نگردد. با تأسف پرسید او را چه شده؟! در یک لحظه کوتاه یگانه دروغی که به ذهنم گشت این بود که بگویم او از دوران طالبان در افغانستان تکلیف روانی پیدا کرده...

بالاخره مضمون از طریق آقای جرئت در سایت آریایی به نفع خانم بهاء تصحیح گردید و از روی همان متن ناچار در افغان موج هم تغییراتی در متن مضمون وارد شد.

یکروز یکی از دوستان از جرمنی اطلاع داد که در باره خانم ام در ویلاک بینام مربوط آقای سید موسی عثمان چیزی نوشته شده. به آن ادرس رفتم. آنجا آقای سید موسی عثمان از خاطرات دوران پوهنتون کابل و مسائل ختنه زنان که اخبارش را ثریا بها دست بدست میان زنان دور میداد طنزی ساخته بود و در آخر نوشته بود:... آینده خدمت خانم نادیه فضل و ملیحه ترکانی هم خواهم رسید... وقتی خانم بهاء تیلفون کرد از او پرسیدم تو شخصی به نام سیدموسی هستی را میشناسی؟ گفت بلی او در کانادا یک شبنامه دارد آدم بیوجدان و طنفروش و از باند افغان جرمن آنلاین است. گفتم چنین

چیزی برای ما نوشته؛ جواب داد که هیچ کاری کرده نمیتواند. خانم ام در پیامخانه بینام نوشت آقای عزیز اگر مرا میخواهید بشناسید به افغان موج مراجعه کنید خواهش میکنم اشتباهی نگیرید که راه من با ثریا بهاء یکی نیست.

این مسله مثل تیری بر جگر خانم بهاء حواله شد. در همان روز سه پیام به نام های مستعار در ویلاک خزان دیده گذاشت هم نعمت الله ترکانی را هتک حرمت نمود و هم ملیحه ترکانی را و اگرچه بعد از یک هفته آقای حمید انوری با خواهش من این پیام را پاک کرد اما خانم بهاء با پر رویی زیاد دست بکار شد. روزی در پیامخانه حماسه زن خانم بهاء آدرسی را دیدم که زیر آن نوشته بود سوانح نعمت الله ترکانی را بخوانید. این آدرس را باز کردم. یک فاروم آزاد بنام سخن بود. به گردانندگی عبدالله همدرد. درین فورم با شنیعترین کلمات علیه من و خانم ام و عده ای دیگر از شخصیت های مستقل دشنام های سرهم شده بود و این فاروم آزاد از طریق سایت پندار به گردانندگی محترم عظیم بابک پیوندی داشت.

اول برای آقای بابک نوشتم که این فاروم را که شما پیوند سایت خود ساخته اید میشناسید و خبر دارید که در آن چه مسائل بیمعنی و خلاف نورم های مطبوعاتی نشر میشود. ایشان به جوابم نوشت که من خبر ندارم چند ماه پیش گرداننده آن خواهش داشت تا آنرا پیوند سایت پندار بسازم و حالا که چنین است من آنرا از سایتم بر میدارم. چون بخشی از سوانح ام و اینکه من در کدام سالها و در کدام مکتب درس خوانده بودم راقبلن به خانم بهاء گفته بودم. یقین ام شد که دست خانم بهاء درین فاروم آزاد دخیل است. برایش ایملی فرستادم که پاس و حرمت سلام و علیک یک نیم ساله را نگهدارد و حالا که صاحب این فروم آزاد بنام سخن است؛ اگر آنرا برداشت خوب! و گر نه تمام حقایق را در باره شخصیت او به انترنت میگذارم. همان روز و دو ساعت بعد همه اش را برداشت. بعدا از طریق سایت آزمون ملی خبر شدم که عبدالله همدرد یکی از دژخیمان خاد و از یاران عالمیار ها و برادر خودش همایون بها بوده که دست های نابکار شان در خون ملت رنجدیده ای افغان دخیل است.

ثریا بهای عقده مند:

بدون تردید ثریا بهاء خانم صدیق راهی برادر نجیب الله رئیس جمهور افغانستان بوده و طوریکه خودش برایم میگفت میان او و راهی رابطه عاشقانه نبوده بلکه او را با زور و زر به همسری اش در آورده. اگر چنین بوده باشد که فکر نمیکنم. چطور شد که خانم بهاء نیم عمرش را با او سر در یک بالین گذاشته و لذت هم آغوشی برده و صاحب یک دختر و پسر شد. باز چطور واقع شد که بعد از به قتل رساندن زنده یاد مجید کلکانی توسط صدیق راهی که در فامیل نجیب الله؛ بگفته خانم بهاء در خانواده اش انگشت ششم بود... جبهه پنجشیر و شخص احمد شاه مسعود او را دعوت نموده و با خانم بهاء و اولاد هایش عکس یادگاری گرفت. من از طریق انترنت چیزیکه یافتم این بود که سازمان آی اس آی به رهبری شهناز تتی و آصف شور صدیق را برای بد نام کردن

نجیب الله با مقداری پول به پنجشیر فرستاد و بس. اما اگر چنانکه خانم بهاء میگوید کتابی درین باره نوشته که یکبار از خانه اش در امریکا توسط پرچمی ها دزدی شده و دوباره باید آنرا بنویسد و بعدا حتی برادر زاده اش از هالند جهت ترور او به کالیفرنیا آمده و او ازین موضوع اف. بی. آی را خبر کرده داستانی در خور تأمل است و شاید کمکی بکند که این راز افشاء شود. باری من در سایت افغان جرمن از زبان کسی که خود را اهل کالیفرنیا میگفت و از همسایه های خانم بهاء خوانده بودم که حتی جدایی ثریا بهاء با صدیق راهی مصلحتی است و از گذشته زیادتر با هم دیدار دارند. الغیب و عدالله... من به این نتیجه رسیده ام که خانم بهاء عقده روانی دارد به چند دلیل:

1- هیچ زنی غیر از نادیه فضل را خوب نمیداند. به نظر او فرشته حضرتی، نیلاب سلام، ملالی موسی نظام، فوزیه کوفی، ملالی جویا، زرلشت سادات، سیما سمر، ودیگران، نادان، بیمعرفت و عروس های کوکی اند.

2- خانم بهاء در طول چهار سال چهار صد بار با دوستان اش پیوسته و باز با آنان قطع ارتباط نموده. جریان بگو مگوی او با سایت خاوران، پندار، فراتر از مرز ها، سرنوشت، اریایی و کابل پرس و روزنه بلند شد. روزی برایم در تلیفون گفت که من برای فرشته حضرتی گفتم تصویرم را از ریکلام صدای زن در خاوران بردار من نمیخواهم با چهار تارقاصه و خواننده نمایش داده شوم.

3 - یکروز برایم در تلیفون گفت که سایت فراتر از مرز ها را من با آقای دهقانپور مشوره داده ام و از برکت من است که این سایت بیننده دارد و همچنان در مورد سایت آریایی به گرداندگی انجینیر عزیز جرئت گفت این آدم خیلی ترسو است و بخدا قسم افغان جرمن آنلاین از او بیشتر جرئت و پشتکار دارند و بعد با خنده ای دوامدار فرمود: اما نمیدانم چرا از حرف من نمیگردد و نوشته هایم را در پیشانی سایتش میگذارد. اینرا قبلن قبول کرده بودم زیرا دیدم که با اشاره خانم بهاء پرگراف ها را آقای جرئت تغییر میدادند و با اشاره خانم بهاء مقالات مرا چاپ نمیکردند.

5- از جمله کسانی که به او سخت عشق میورزد، بشیر احمد انصاری یکی از اخوانی هاست. روزی در تلیفون برایم اظهار کرد که چند شب قبل بشیر احمد انصاری مهمانش بوده و ساعت ها با او در مورد آینده ای افغانستان صحبت کرده. بعد اضافه کرده در افغانستان به دانش این مرد کسی نمیرسد...

ثریا بهای مستعار:

در سال 2008 متوجه شدم که برای کوبیدن ملیت پشتون با ادبیات خانم ثریا بهاء نام های چون درویش دریادلی، گل مکی کاکر؛ شهنسوار غزنوی، حمیرا اعتمادی و صدها نام مستعار مینویسد از جمله یکی از نام های مستعار اش که در جهان انترنت و میان عده ای جنجال آفرین بود همین درویش دریادلی است. او باری اشارتا برایم وانمود کرد درویش دریادلی را فایشست های افغان جرمن آنلاین با همه تحقیق و جستجوی که کردند نتوانستند پیدا کنند. بعد از آن با همان زبان دریادلی به یک نام مستعار زنانه مضمونی نوشته بود که نیلاب سلام را گویا خاله اش نصیحت میکرد و لینک انرا برایم

فرستاد شاید خانم نیلاب سلام بخاطر داشته باشند که در فراتر از مرز ها اقبال چاپ یافته بود.

طوری که قبلن گفتم خانم بهاء و برادر شان همایون بهاء از جمله فاروم های آزادی دارند که هر کسی را خواسته باشند هتک حرمت میکنند و اخیرا قرار گرفته یکی از دوستان مسوول کلپ های توهین آمیز به پشتون ها همین باند اند. ارتباط درویش دریادلی با خانم ثریا بهاء که حتی حدس من اینست درویش دریادلی کسی غیر از ثریای بهاء نیست خیلی تنگاتنگ است. در بهبوحة جنگ افغان ملتی ها با نویسندگان و شاعران دری زبان چون لطیف ناظمی و اعظم رهنورد زریاب یک تعداد از دوستان نزدیک ثریا بهاء رد دریا دلی را به استرلیا کشاندند و بزودی برای مدتی ویبلاک دریادلی بسته شد. در طی همان مدت خانم ثریا بهاء از طریق تلفون پیوسته میگفت دریادلی چنین نوشته است و آدرس ویبلاک او را برایم ایمل کرد. حالا بعد از آنکه رد یابی دریادلی به خاموشی سپرده شد یکبار دیگر این خانم از زبان دریادلی نقل قول میکند. طوری که در رسانه های بیرون مرزی دیده میشود یکبار دیگر خانم بهاء از طریق سایت پندار، کوفی، فراتر از مرز ها و اریایی به سمپاشی اش مخالف اتحاد ملیت های برادر افغانستان ادامه میدهد و تاجک مدیا و خراسان بزرگ را گردانندگی میکند.

ثریا بهاء بارها از طریق تلفون اظهار میکرد که در شبانروز دو یا سه ساعت میخواند و باقی روز را در نوشتن و تماس به دوستان سپری میکند. خانم اناهیتا راتب زاد را ستایش میکند ولی دیگر حزبی ها را ظاهرا میکوبد. بهار سعید در چنگال ثریا بهاء:

من برای اولین بار با اشعار محترمه بهار سعید از طریق سایت خاوران آشنا شدم. خیلی افتخار افرین بود که برای اولین بار شاعره را میشناختم که شعر اش احساس زنانگی داشته و درد های واگیر اجتماعی زنان را تشریح میکرد. در جستجوگر گوگل نام اش را نوشتم به اولین مقاله زیبایی که در مورد او بر خوردم اثر اکادمیسین اعظم سیستانی همانی که ثریا بهاء او را فایشست و خانواده اش رامنحرف معرفی میکرد شما این مقاله را میتواند به این آدرس بخوانید

http://www.farda.org/articles/07_updates/070730/poem_a_sistani.htm

خیلی آرزو داشتم که روزی به مقداری از آثار او دست یابم تا اینکه روزی متوجه شدم ویبلاکی به نام در انترنت ثبت شده است. پیامهای شاد باشم را به نام جهانمهر هروی برایش فرستادم. مدتی بعد روزی پیامی یافتم که سی دی اشعارش را برایم خواهد فرستاد و در همین اوان متوجه شدم که خانم ثریا بهاء در ترتیب این ویبلاک دست دارد. کار از کار گذشته بود. بخاطری که بدانم آیا این شاعره عزیز از چنین ویبلاکی آگاهی دارد. پیام خصوصی برایش دادم که نشر آثار گرانبهایت از طریق تاجک مدیا و یا میدیای درویش دردلی به وجهه ات نقصان میرساند و بر علاوه در برخورد با ثریا بهاء باید محتاط باشد و خالصانه از او خواستم که پیام را خصوصی نگاه کند. اما نتیجه اش

آن شد که شناختم در پشت این ویلاک هم نه بهار سعید بلکه ثریاء بها ایستاده است. برایم از زبان بهار سعید نوشت که تو برایم اشعار عاشقانه میفرستی و تو یک زنباره هستی و من تعقیب میکنم در ویلاک های زنان اشعار عاشقانه میگذاری.

برایش نوشتم خانم عزیز اول من در سنی نیستم که از عشق و عاشقی بنویسم. در ثانی من و خانم ام نیم عمر خود را برای همین اولاد های جوان وطن آموزگار بودیم و حالا هم همه شان مثل پسران و دختران ماستند. من با زنان و دخترانیکه سر و کار دارم خواهر و دختر گلم خطاب میکنم و بعدا همان قصه های قدیم را که خانم ات از دست تو مریضی روانی برداشته و تو به نام رکسانا و فرزانه بهرامی برای پیام میگذاری و این آنست پیام آخر او برایم...

پیام : آقای ترکانی شما هم پای تانرا از گلیم تان بیشتر دراز کرده اید، من اصلاً از پیام های کثیف شما در سایت بهار جان اطلاع نداشتم ، دیروز زمانیکه ایمیل را باز کردم دیدم بهار جان در مورد پیام خصوصی و علنی شما بنام خانم فرزانه برایم نوشته بود، اندکی بعد زنگ زد و گفت پسری بنام رهی حق شما را کف دست تان گذاشته است که من اندکی در مورد کاروایی های شما معلومات دادم و بهار جان بسیار متأسف از فرستادن سی دی خود برای شخص چند روی چون شما بود. من که به سایت بهار جان رفتم، دیدم بهار جان نیز حق شما را کف دست تان گذاشته و متنش را کاپی کردم و در سایت شما گذاشتم ، تا سیه روی شود هر که در او غش باشند، شما بکدام حقی خواستید بهار جان را علیه من و سایت تاجیک میدیا تحریک کنید، خودت امروز بهار را می شناسی ، من از زمان که هردو در دانشگاهی کابل درس می خواندیم رفیق بودیم، و درین ۲۱ سال در امریکا شب ها خانه همدیگر بودیم ، بگفته بهار جان که این آقای سوم جاگه از کجا شد؟ شما خود همیشه با نقش دو پهلو به هیچ کس صادق نبوده اید و دست تان بزودی باز شده است، بعوض معذرت خواهی مرا تهدید به نوشته های مزخرف تان می کنید؟ دریادلی گفت، شما هرچه می نویسید بنویسید ما با قلم توانا جواب خواهیم نوشت، اگر خودت هشت صفحه سوانح ساختگی برایم نوشتی ما می توانیم صد صفحه سوانح واقعی ترا با منطق قوی تر از توکم سواد بنویسیم و خودت میدانی که اول همه سایت نوشته مرا با افتخار به نشر می رسانند، و دوم اینکه وبلاگ من رو ز ۶۰۰ تا ۷۰۰ بیننده دارد که ممکن سایتک افغان موج خودت در یک ماه هم همین قدر بیننده نداشته باشد به اضافه تاجیک میدیا . تو میدانی که با همین نقش های بهم اندازی خود چقدر شهرت بد داری و کسی نوشته های ترا نشر نمیکند؟ با تمام اینها برای بهار جان می گویم که پیام های که علیه خودت نوشته پاک کند و به احترام ملیحه جان که یک زن مظلوم است اینکار را می کنم، و با خودت کدام کاری ندارم و اگر دفعه بعد پیام های در مورد من جای گذاشتی ، باز از خود گله کنی.

بجوابش نوشتم اگر میدانستم گرداننده ویلاک خانم سعید تو هستی گاهی دستم را با خون خر آغشته نمی کردم و اگر شرم داری من در سنی نیستم که عاشق شوم و گذشته از آن تو با من دعوا داری خانم فیمنست! ترا چه به خانم ام ... و اگر پیام ات را از سایت

خانم بهار سعید برداشتی خوب در غیر آن هم خودت و قلم ات را خواهم سوختاند و پیام آخرش را باز هم آلوده باجعل فرستاد که پیرامون آن مینویسم.

ادبیات و قلم ثریا بهاء

هیچکس نمیتواند بگوید که قلم ثریا بهاء کند و بیکاره است. ثریا بهاء در زبان خود آنقدر پخته است که بهترین نویسنده ها گردش را جمع نمیکنند. او مردانه زنانه کودکانه گپ میزند در لهجه های محلی کابل آنقدر وارد است که در قالب دریادلی و هر کسیکه خواسته باشد میرود. کسانیکه در نوشتار طنز آلود و استعمال واژه های خاص او آشنایی داشته باشند به درستی متوجه میشوند که درویش دریادلی هم با تغیر لهجه ولی سبک واحد گفتار، پرگراف سازی، تشریح وقایع و طرح مسایل درست مثل خانم بهاء عمل میکند. او در آخرین پیام اش... دریادلی گفت، شما هرچه می نویسید بنویسید... اگر خودت هشت صفحه سوانح ساختگی برایم نوشتی ما می توانیم صد صفحه سوانح واقعی ترا با منطق قوی تر از توکم سواد بنویسیم. به این معنی است که خودم خانم ثریاء بهاء درویش دریادلی تشریف دارم. حالا من از این دو نابغه جهان شیطننت میخوام سوانح ام را بنویسند؟ اگر دشنام مینویسند و واقعیت های تاریخی را. دا گز دا میدان.

ثریا بهاء از قلم دیگران!

اول اینکه صفحه یا منبع مستقلى که بتواند شخصیت و یا شخصیت های در گیر در مسائل سیاسی افغانستان را به تشریح بیان کند؛ طوریکه من در انترنت دیده ام و جود ندارد. آنچه در مورد این خانم بهاء نوشته میشود مسلمان نظریات در هم برهمی است که به درستی نمیتواند شخصیت اش را به نقد بکشد. شاید یگانه منبع مستقلى که درینباره قضاوت خواهد کرد آثار طباعتی، مصاحبه ها و نقل قول ها از زبان خود خانم بهاست.

1- خانم بها یکی از مبلیغین آتشین ضد قوم پشتون است. فراموش نکنید که زندگی مشترک اش را با یک پشتون گذرانده و حالا بنا بر گفته خودش آزادی خود را دارد عصر ها در سواحل اتلانتيک تفریح کند. در کالیفرنیا زندگی میکند و به همه چیز دسترسی دارد.

2 - ثریا بها بیشتر از موی های سرش دشمن دارد زیرا او مقابل حد اقل نیم نفوس افغانستان قرار داشته و برای کوچک جلوه دادن آنان در دنیای مجازی انترنت دست به توطئه، جعل میزند. برای درک بهتر این موضوع رجوع کنید:

<http://pendar.forums1.net/forum-f15/topic-t1107.htm>

رجوع کنید :

http://www.afghan-german.de/upload/Tahlilha_PDF/masom_moshaia_tabu_shekani_ta_tabu_sazi.pdf

رجوع کنید:

<http://www.28-asad.com/ArtikelSistani050506.html>

رجوع کنید:

http://www.pendar.eu/nasrin_mofid.htm

رجوع شود:

http://www.afghan-german.de/upload/Tahlilha_PDF/Nader_Mobarez_Baha.pdf

رجوع شود

<http://afgazad.com/Siasi/122808-H-Ghoriani-Fereshta-Hazrati%5B1%5D.pdf>

البته تا اینجا ورق چهارم جستجوگر گوگل را گشاده ام و هر قدر بیشتر برویم احتجاجیه ها و جوابیه های مختصر و یا مشرح برای رد نظریات بیمارگونه ای خانم بیان شده است.

در صدر همه این نظریات مسئله ضدیت او و چند نفر از دوستانش را در باره ملیت، زبان و فرهنگ پشتون های کشور ما تشکیل میدهد. اگر چه تعدادی از دشمنان او چون فرشته حضرتی، نورالحق نسیمی، هارون امیرزاده و دیگران هم با طرح مسائل ملیت پرستی و ملیت خواهی مطرح است ولی اختلافات آشتی ناپذیر این خانم یکی از خصوصیت های خود خواهی و برتری طلبی اش را نمایش میدهد.

من نعمت الله ترکانی؛ طوریکه خود خانم ثریا بهاء هم قبول خواهد داشت بارها برایش گفته ام که با نظریات شوونیستی و سکتاریستی ات مبنی بر جدایی ملیت های وطن واحد ما پایان داده و برای مسائل اساسی تر مردم قلم ات را بکار ببر. ولی در آخر متوجه شدم که این خانم راه خاص خود را انتخاب نموده و به خر جهالت اش سوار است. نه تنها به خر جهالت سوار است بلکه جاهلی است که نمیداند. دیگر خراسانی در نقشه های سیاسی جهان وجود ندارد، پشتون و تاجیک شهروندان یک جغرافیای فیزیکی به نام افغانستان اند. در روی نقشه جهان دیگر خراسان و یا آریانی وجود ندارد و افتخار ملتی که سالها پوزۀ امپریالیزم انگلیس و سوسیال امپریالیزم شوروی و پس از آن امریکا را بخاک مالید و به خاک میمالد همین پشتون، تاجیک، هرازه، ازبک، پشه ای، بلوچ ترکمن شیعه و سنی است.

من در حالیکه از نصایح ام به این خانم مایوس ام به یاد گفته آن بزرگوارام که هشتصد سال قبل افتاده ام که فرمود:

هیچ جوهر نیکو نخواهد کرد آهنی را که بد گهر باشد

یادداشت: از دوستانی که درین نوشته نام برده ام صمیمانه تقاضا دارم تا اگر در مورد از من اشتباهی رخ داده برایم در افغان موج پیام بگذارند و عده می‌دهم که نظریات شانرا بدون سانسور و یا ویرایش به نشر برسانم.

با احترامات فایقه

نعمت الله ترکانی

نوشته نویسنده چیره دست توان مرد وطن پرست و انقلابی خدمت شما تقدیم شد حالا به دنبال حرفهای قسمت پانزده فصل شانزدهم می رویم ببینیم و بخوانید که خانم بها و تیم کاری خانم بها در کتاب رها درباد چه گلهایی را به آب داده است.

منزای آهنگر بر آهن خویش

که جوهر می کند زهر آلود بدنیش

نساز یکرنگ تو نعل خر و اسپ

نگیرد جای گرگ را چوچه میش

ببرک کارمل جاسوسان حزب توده ایران را در زمان شاه بی خبر از خود، در زمان حکومت داوود مستبد، بنیان گذار اصلی حزب دموکراتیک خلق و خصوصاً در زمان حکومت خود که از طرف خاد به آنها پول داد و در نقش جاسوس به نام تاجر ایرانی از آنها کار گرفتند و حمایه کردند، جنرال اسماعیل در زمان داوود مسوول توده ئی ها را مانند جنرال بابر پاکستانی که مسوولت جاسوسان افغانی را مانند گلب الدین حکمتیار و احمدشاه مسعود و غیره را داشت، جنرال اسماعیل مسوولیت حزب توده را در زمان داوود داشت و بعد از کشته شدن داوود مستبد به دولت حزب دموکراتیک خلق پیوست.

خانواده عظیم بابک و خواهر اصلی اش مسکا که بعد ها به نام مسکا نصر شهرت یافت، همان طوریکه خانم ثریا بها قربانی رذالت های داکتر نجیب شد، مسکا هم در عشق خود با داکتر نجیب الله شکست خورد، زمانی که تاجوی گردن کلفت (م...) با پسر خود ارتباط با حزب دموکراتیک خلق درخاد پیدا کردند و بچه تاجوی گردن کلفت که مانند پدر در زمان شاه و داود شغل سرچوک داشت و به دولت کابل جاسوسی هم می کرد و زنان شریف و با عزت را فریب به خاطر تجارت اش می داد و منحرف می ساخت و صد ها دوسیه در ولایت کابل و دیگر ولایات افغانستان داشت، با همان روابط خود به خاد آمد و مقرر شد، مانند خانم نغمه و سیفوی خواننده که زمانی در صحنه مندوی با استاد غلام حسین پدر استاد سراهنگ و پسران قاسم جو، سیفو همکاری داشت، برای تاجو در خاد با پسر اش مقام جنرالی دادند و مسکا را وادار کردند که در فرج زنان همراه با خانم فاطمه اختر که مسوول کاروان شعر ایالت آنتریوی شهر بزرگ تورنتوی کانادا امروز است، در حکومت ببرک با غنی زنبور، سید کاظم زیر دست حشمت کیانی، خسبره پسر خاله من که از کانادا اخراج شد، خانم اختر و بشیر پسر امر محمد خان دگروال از ولایت پروان و از داخل شهر چهاریکار بود، مسوولیت تحقیق زیر دست غنی زنبور داشتند.

خانم فاطمه اختر و مسکا که در زندگی شکست خورده بودند، سالها مورد لطف محترمه داکتر اناهیتا قرار گرفتند و تا امروز که در خاد به جای اسدالله سروری و نجیب کسانیکه مقرر شده اند، آنها هم مانند نجیب و اسدالله سروری گرگ بودند در دستگاه جاسوسی دولت حزب دموکراتیک خلق. همیشه به گفته خانم ثریا بها جای گردن کلفت ها بوده و گردن کلف ها قبل از حکومت حزب دموکراتیک خلق با داکتر نجیب الله در یک سماوار که در ده افغانان شهر کابل موقعیت داشت، با قدیر، غنی، منیر، پسران غزنی پنجشیری که از سفید چهر پنجشیر که پدرشان خود را از جمله ستنگان خنج حساب می کرد، نجیب الله و دیگر ارادل شهرکابل در این سماوار بر سر پسران کوچک و دختران فقیر راه جوری به خاطر رذالت های شان می کردند، ولی نجیب الله که به فاکولته طب آمد و با خانم ثریا بها روابط حزبی و غیر حزبی پیدا کرد و زمانیکه با فتانه به میانجی گری سلیمان لایق روابط قایم نمود، نجیب الله به بهانه اینکه ثریا بها با فروغ، با ختری و روئین ارتباط دارد، خانم ثریا بها را رها نمود. ثریا بها و مسکا خواهر اصلی بابک ایرانی الاصل بود، هر دو قربانی رذالت های نجیب الله شدند.

سران حزب دموکراتیک خلق به گفته خود ثریا بها محکم گرفتند تا نجیب الله را وادار به ازدواج با ثریا بها سازند. ببرک کارمل و دیگر سران حزب دموکراتیک خلق از این خالیگاه کار گرفتند و خانم ثریا بها را به ارتباط نامشروع دعوت کردند، خصوصاً شخص ببرک کارمل که به ثریا بها گفته بود اگر با من همبستر شوی، چون خانم اناهیتا پیر شده ترا به جای خانم اناهیتا رییس سازمان زنان می سازم. به گفته خود ثریا بها، میر اکبر خیبر، مشهور به میراکبر پولیس، این طعمه چرب و نرم را از دهن ببرک ربود.

رهبری دستگاه های استخباراتی افغانستان از زمان شاه تا امروز به دست اوباشان و بدنام ترین افراد جامعه بوده و حزب دموکراتیک خلق که آهنگر ماهر سیاست بود، قسمی نعل اسپ و خر را در سیاست درست می کرد که کسی نتواند فرق آن را کند. در فصل شانزدهم صفحه 391 کتاب رها در باد تحت این عنوان نویسنده کتاب و تیم نویسندگان کتاب می نویسند:

کینه ها و انتقام ها

نجیب که به گفته ثریا بها از کودکی کینه توز و انتقام جو بارآمده بود، زمانیکه در خاد مقرر شد دشمنان و رقیبان خود را کشت. یکی از قتل ها، توریالی پسر قندی خیاط است.

ثریا بها می نویسد نجیب الله زمانیکه در خاد مقرر شد شماری از لومپن ها و زنان بدکاره را برای مقاصد پلید جاسوسی و آدم کشی و (بوتل زنی) جذب کرده بود، در تکاپوی آن شد که شماری از پهلوانان، چون پهلوان احمدجان و چاقو کشان را در خاد جلب و جذب کند تا بتواند در موارد لازم از آنها کار بگیرد.

من نوشته بالا را به نقد می کشم، قبلاً من نوشتم که نجیب الله قبل از اینکه ریش و بروت بکشد از ایام نو جوانی در سماوار ده افغانان با ارادل روابط تنگ تنگ داشت و

این آفتابی است که با دو انگشت پنهان نمی شود و نوشته خانم بها تکراری ، کینه توزانه و شکل انتقام جویانه را بخود گرفته است.

من هم در بالا نوشتم که نه تنها دستگاه جاسوسی حزب دموکراتیک خلق، بلکه از دولت احمدشاه سدوزی تا امروز در دستگاه جاسوسی افغانستان مردم اوباش و اراذل وظیفه جاسوسی را انجام دادند.

دروغ گویان و اتهام زنان که نه ناموس، نه شرف و نه غیرت و نه آبروی انسانی دارند، کارکنان دستگاه های جاسوسی در طول تاریخ بودند و هستند و در آینده خواهد بودند و دستگاه جاسوسی یک مملکت و دولت ستون فقرات یک دولت است.

در این جای شک نیست که پهلوان احمدجان یک قهرمان ملی واقعی بود، در شجاعت و دلاوری جوره نداشت. زمانی با مردمان بی باک از نگاه کاکگی و عیاری ارتباط داشت، نه به خاطر رذالت.

در مکتب حربی زمانی درس خوانده بود و از نگاه جسمانی قوی و یک پهلوان بین المللی در کشتی بود. زمانی فدراسیون کشتی ایران می خواست او را به نفع خود که یک روش بین المللی در سپورت است، در برابر پنچ لک دالر استخدام کند، به آنها گفت چون در کشتی های جهانی من نمی خواهم در برابر پهلوانان وطن خود قرار بگیرم و آن وقت شما هم صلاحیت ندارید، من مطابق قانون سپورت باید در مسابقات بین المللی در برابر هموطنان خود قرار بگیرم، وقتیکه من استخدام شد یک مملکت اجنبی باشم باید قبول کنم که ریسمان آنها و کردن من، مثلیکه خداداد عزیز پهلوان افغانی و زاده افغانستان و از قوم شریف هزاره وطن ما می باشد، استخدام در برابر پول از طرف فدراسیون کشتی ایران شده و به نفع ایرانی ها در داخل و خارج کشتی می گیرد و هوئیت افغانی خود را از دست داده است.

این را به خاطری نوشتم که غرور ملی در وجود زنده یاد پهلون احمد جان تا روزیکه توسط احمدشاه مسعود بعد از قرآن کردن چنواری نشده بود، شهامت، وطن پرستی و غیرت در وجوداش دیده می شد. کسی که وجدان داشته باشد از شهامت و وطن پرستی پهلوان احمدجان انکار کرده نمی تواند.

چنانچه نویسنده استخدام شده شورای نظار، نویسنده کتاب پنجشیریان هم او را نه تنها یک وطن پرست ، مرد شجاع و قهرمان افسانوی خوانده است، چون آفتاب با دوانگشت پنهان نمی شود او هم ناگزیر بود به قهرمانی و وطن پرستی و شجاعت و مردانگی پهلون احمد جان اعتراف کند.

پهلوان احمد جان اولین آغازگر جهاد با کفر و مسلمان افغانستان علیه دولت دست نشانده حزب دموکراتیک که حیثیت شاروال کابل داشت و پهلون احمدجان مشمت محکم بر دهن متجاوزین روسی خرس های قطبی بود.

من در قسمت ادعا و رذالت ها و وارونه نویسی و کینه توزی این خانم که قبلاً هم با پهلوان احمدجان آشنایی ندارد، علیه پهلوان احمدجان به دستور شورای نظار نوشته، چون پهلوان احمدجان نظر بد به ناموس افغانستان مثل رهبران و اعضای حزب

دموکراتیک خلق و مجاهد نداشت و با زنان بد اخلاق روابط و شناخت هم نداشته، من ایمان دارم که نه پهلون احمد جان ثریا بها را می شناخت و نه ثریا بها پهلون احمدجان را، همان طوریکه این خانم زنده یاد مجیدکلکانی را نمی شناخت در کتاب خود در قسمت گرفتاری مجید کلکانی سفسطه سرائی کرده. پهلون احمدجان را نمی شناخت حالا مردم می گویند در قسمت پهلون احمد جان این خانم به دستور ظفری پنجشیری که سر دسترخوان ثریا بها هر روز و شب نشسته، به دستور آن دنباله رو احمدشاه مسعود، در کتاب نام از پهلون احمدجان برده و بی خریطه فیر کرده است.

خانم ثریا بها در چندین قسمت کتاب نظر به اینکه چند روزی در پنجشیر بوده، مردم شریف پنجشیر را به باد توهین و تحقیر می گیرد و در بین این قوم هم بعد از پهلوان احمدجان انسانی وجود ندارد که کتاب رها در باد را بخواند و از مردم غیور عوام پنجشیر دفاع کند. این ظفری ها یا مردمان بی غرور هستند و یا مردمان ابن الوقت که هم در میخ می زنند هم در نعل و کچه گفتن برای شان بی تفاوت است. پهلوان زنده خوش است.

مردم پنجشیر به گفته احمدشاه مسعود، این جاسوس آی اس آی پاکستان، ایران، امریکا روس و معامله گر تاریخ زده که ثریا می گوید و می نویسد که من از زبان احمدشاه مسعود شنیده ام که مردم شریف پنجشیر را، در مجموع احمدشاه مسعود هزارها بار کچه گفت (کچه یعنی دهن، وارونه گو، نه ظاهر دارد نه باطن چون دهن کچه است).

در این جای شک نیست که در جنگل هم شیر پیدا می شود و هم موش. در بین انسان ها هم خوب و بد پیدا می شود، حتی تاریخ زده مثل احمدشاه مسعود، گلب الدین راکتیار و غیره دشمنان افغانستان که نه به عهد وفا داشتند و نه سوگند خوردن ایمان. من با پهلوان احمدجان که ده سال از من کوچک تر بود در یک جبهه به حیث معاون جبهه که از مسلمان تا کافر که علاقه داشت علیه دشمنان ملت افغانستان بجنگد در آن جبهه اشراک داشتند، خصوصاً کسانی که قبل از سر قدرت آمدن حزب دموکراتیک خلق که به کمونست و بی دین در بین ملت افغانستان شهرت داشتند، مثل پیروان زنده یاد طاهر بدخشی از کنگره اول حزب دموکراتیک خلق بود و بعد با حزب دموکراتیک خلق برید. البته مقصدم از این پیروان طاهر بدخشی، ساما و نماد نیست که با دولت حزب دموکراتیک خلق پیوستند، آن کسانی با ما بودند که تا امروز در مقابل دشمنان افغانستان قرار دارند و از پیروان صادق زنده یاد طاهر بدخشی، زنده یاد باعث، زنده یاد مجید کلکانی و پیروان زنده یاد داکتر فیض، خواهرم مینای مبارز که من از نگاه حزبی با یکی از این جریانات ارتباط حزبی نداشتم، رهبران شان با من روابط نزدیک قبل از دهه دموکراسی داشتند. روان شان شاد و نام شان گرامی باد.

و هم برادران مسلمان پنجشیر، پیر و جوان، مردانه وار علیه دشمن جنگیدند، مبارزین را حمایت مادی و معنوی کردند که دست زن و مرد وطن پرستان پنجشیر را می بوسم و خود را کوچک شان فکرمی کنم.

احمدشاه مسعود که تحت نظر آی اس آی پاکستان ، سیا، و دستگاه جاسوسی انگلیس قرار داشت و مسؤول این جاسوسان جنرال بابر، جنرال اختر، دگروال یوسف ، کرنیل امام ، جنرال حمید گل و غیره بودند. لعنت به جاسوس و وطن فروش.

بعد از اینکه ما با وطن پرستان در پنجشیر، دره صوف و چند نقطه دیگر جنگ چریکی را براه انداختیم، احمد شاه مسعود با سیزده نفر هم‌زمان جاسوس خود که تحت نظر آی اس آی قرار داشتند و تربیه دست آی اس آی بودند با آدم خان سرخ رودی ، مولوی حقانی و لعل هزاره که از قریه دکتور سرخ پارسا از اهل سنی ولسوالی سرخ مربوط ولایت پروان، سید منصور نواسه سید امیر سیاه پوش، شاعر شناخته شده افغانستان که اصلاً از چهاریکار بود، در دوشی زندگی می کرد، سید منصور نواسه سید امیر سیاه پوش در اندراب قومندان حزب اسلامی شد و هزاران انسان وطن پرست را در اندراب و بغلان مانند بشیر بغلانی و رئیس شورای موجوده پارلمان افغانستان به عقب موتر جیب روسی بستند و بنام این و آن به دستور حزب اسلامی گلب الدین راکتیار از بین بردند.

آری من هم در برابر ملت افغانستان که به پهلون احمدجان درآمدن مسعود از لیزنورستان که در زمان حکومت داوود در بغاوت پنجشیر جان به سلامت برده بود و جرأت آمدن از لیزنورستان به پنجشیر را نداشت، مقصر می باشم.

ملت افغانستان میتواند به خاطر جاسوسان مرا محکمه کنند و من بارها حاضر به محکمه ملت افغانستان بوده ام، چه در داخل و چه در خارج. این جریان را قبلاً مفصل نوشته کرده ام و مؤرخین وطن پرست افغانستان از این جریان آگاهی دارند. تنها چند خاین و وطن فروش که خود را در لباس مؤرخ زده و وارونه نویسی می کنند و از جنایت خائنین وطن مثل احمدشاه مسعود و دیگران چشم پوشی می کنند و از قرآن خوران تاریخ ، مرد انقلابی می سازند و یا سکوت می کنند.

بلی من هم نظر خانم ثریا بها را در قسمت کچه گفتن احمدشاه مسعود که مردم نجیب پنجشیر را کچه می گفت و به شاعران اطراف خود هدایت می داد که کچگی های فلان و فلان پنجشیری را شعر هجو و طنزی بسازید، همه خبر هستند، حاجت به توهین مردم شریف پنجشیر نبود که در یک کتاب تمام مردم پنجشیر توهین می شد. اگر احمدشاه مسعود می گفت که پنجشیری های حزب دموکراتیک خلق و یا پروان کچه هستند، ملت افغانستان قبول می کرد.

مسعود خودش از جمله مردم پنجشیر بود و همه قوم و خانواده او را خاین قلمداد کرده نمی تواند، به غیر چند نفر از قوم و فامیل او را مثل جان پنجشیری دنباله رو دستگیر پنجشیر، پدر فرشته حضرتی که دختر و پدر در سر دسترخوان روس کلان شدند، بعد از سقوط داکترنجیب الله، به دستور دستگیر پنجشیری، دختر خود را جان به ولی مسعود داد تا جای پای به او و دیگر پنجشیریان دربین شورای نظر پیدا شود.

بلی احمد شاه مسعود را پهلوان احمدجان از لیز نورستان با دیگر خائنین که من از آنها قبلاً در نوشته های قبلی خود نام برده ام و هم نوشته ام در آوردن خائنین از لیز نورستان، نه تنها پهلوان احمدجان، بلکه من هم مقصر هستم.

احمدشاه مسعود واقعاً یک مرد کچه بود و از عینک رذالت خود دیگر مردم غیور پنجشیر را کچه می دید. تمام مردم پنجشیر کچه نبودند و نیستند. اطرافیان مسعود کچه بودند و کچگی کردند، با کشتن ولی نعمت خود یعنی زنده یاد پهلوان احمدجان، احمدشاه مسعود پنجشیری این مزدور تاریخ زده، کچگی خود را ثابت کرد.

(سعدیا شیرازی یا پندی مده کمزاد را

کمزاد اگر عاقل شود، گردن زند استاد را)

دست کچه رسد بر دامن قدرت اگر

سرزند شورای نظار، مردان شیر زاد را

شاعربی سنگ و بی ترازو

راجع به قتل توریالی پسر قندی خیاط که بعد از چهار ماه که از دولت تره کی میگذشت، در کابل بودم و بیش از سی و چند سال شده در خارج هستم و 29 سال شده در کانادا هستم گفته نمی توانم که توریالی پسر قندی کشته شده یا نشده.

توریالی از جمله تیپ خود نجیب الله بود، پدراش به قندی خیاط مشهور بود، خواهراش روح افزا نام داشت و در صحنه با بارق شفعی کار می کرد، بارق شفعی از زمانی در صحنه کار می کرد که زنان حاضر به نقش زن نبودند و مردان در نقش زن کار می کردند. بارق شفعی شاعر توانای حزب دمکراتیک، پسر محمد شفعی خان لغمانی، خسر نور پنجوایی، پسر ستارخان مدیر مکلفیت که اصلاً از لوگر هستند و در پنجوایی قندهار زندگی می کردند، در زمان شاه، وکیل پنجوایی در پارلمان و همسنگر ببرک کارمل و اناهیتا بود. دختر روح افزا، زن بارق شفعی، دختر قندی خیاط و توریالی خسربره بارق شفعی از همسنگران نجیب الله بود. بارق شفعی می تواند که در قسمت کشته شدن توریالی پسر قندی خیاط که توسط نجیب کشته شده یا نشده معلومات دهد. توریالی پسر قندی از اوباشان شهر کابل بود و به صدها دوسیه داشت و حتی همراه خود داکتر نجیب الله زمانی در زندان یکجا بودند.

ای کشته کی را کشتی تا کشته شدی زار. نجیب الله که کشت هم کشته شد، جزای عمل حق است. اینکه توریالی پسر قندی خیاط خسربره بارق شفعی را خانم ثریا رهبر خود خوانده، من یک دوره خرنوال در ولایت کابل بودم و یک دوره در محکمه جزائی ولایت کابل با آقای نسیم حلیمی هم صنف سیاف و زنده یاد قاضی حبیب الله رامین همکار بودم. توریالی پسر قندی خیاط، خسربره بارق شفعی شغالی بیش در شهر نبود، به دستور شرف کور و وصال پنجشیری در شهر کابل کیسه بری می کرد و از قمار بازان جزیه می گرفت. اگر توسط نجیب الله کشته شده باشد، شاید.

سبب کشته شدن توریالی پسر قندی خیاط، خسبره بارق شفعی اختلافات حزبی بین بارق شفعی، نوراحمد نور و داکترنجیب الله بوده باشد، دور از امکان نیست که داکترنجیب الله درد(ک...) را از شقیقه کشیده باشد. باز هم میگوییم:

خون مقتول (دست از دامان قاتل بردارد تا به دار)
دامن رنگین و پُر خون مقتول آشکار تر از نوک خار
آنکه دست برکشتن بی گناه کرده نامردانه، دراز
کرگس خونخوار نول چنگ دارد، نه چنگال مثل باز
شاعری سنگ و بی ترازو

این بیت را شاعر از اینجا الهام گرفته است: (خون ناحق دست از دامان قاتل برداشت) در سالهایی که رستوران شهر غلغله فعال بود و فتانه ساقی در آنجا به رقص و ساقی گری می پرداخت، تور یکی از مشتریان پروپا قرص این رستوران بود، وی با شب زنده داری پیکری از دست ساقی سر می کشید و مست و خمار آلود در خانه اش در پشت سینمای زینب برمی گشت. (این گونه اشخاص چطور راهبر شده می توانند، دروغ گو و داستان ساز حافظه ندارد.)

نجیب در وقت قدرت خود جاسوسان خاد را به دنبال تور فرستاد تا او را نزد وی بیاورند. تور بعد از رفتن پیش نجیب الله، ناپدید شد.

گل جان خواهر اش، خانم بارق شفعی بود و شمیم خواهرزاده اش همسر نوراحمد نور بود، ولی این دو انگل پرچمی برای نگهداشت موقف خود کوچک ترین تلاشی برای یافتن تور نکردند. در فرجام پدر اش با یأس و اندوه بیکران جان سپرد، پس از سالی کنشکا پسر داکتر اناهیتا همراه با بادی گارد مادر اش به خانه ما آمد، هنگام نوشیدن چای صدیق انتقادی بر همکاری جارالله خلیلی با خاد داشت، کنشکا گفت اگر همکاری جارالله با خاد نمی کرد، شاید به سر نوشت تور بچه قندی گرفتاری می شد و چنین ادامه داد: همین بادی گارد مادرم که زمانی بادی گارد نجیب الله در خاد بود در مورد تور بچه قندی چنین روایت می کند:

نجیب با رد و بدل کردن حرفهای زیاد با تور بچه قندی که می خواست او را در خاد استخدام کند و تور بچه قندی نه پذیرفت، نجیب از او پرسید تو چه وقت از چاقو کشی دست برداشتی؟ تور با جسارت یک عیار پاسخ داد ای قربان من از همان زمانی از چاقو کشی دست کشیده ام که فتانه همسر شما از رقص و ساقی گری از شهر غلغله دست کشید. سخنان تور در حضور دو بادی گارد نجیب چون صاعقه ای بر غرور کاذب اش فرود آمد، دیوانه اش کرد و تا مرز جنون اش کشاند. او به ناگه تفنگچه خود را از گوشی میز اش در آورد و مستقیم به پیشانی تور شلیک کرد. تور به خون غلتید، اما چکمه خون آلود جلاد را نبوسید. جفسر بادی گارد نجیب الله به آن ناکجا آباد خاد جسد را نا پیدا کرد و خاک مرده روی شاهد عینی ساقی گر همسر اش پاشید.

من سالها در دفاتری کار کردم که سر و کارم در تحقیق و قضاوت بود، همه جنایتکاران را من در آن ولایتی که کار می کردم می شناختم. تور بچه قندی را هم از نزدیک می

شناختم. شهر غلغله که در دست سلیمی قندهاری قرار داشت و سلیمی در اواخر این سالها در نیویارک موظف در یک کتاب خانه بود. سلیمی مرد زنکه باز، بچه باز و دایم الخمر بود، در شهر غلغله شراب داده می شد، رقص بود، تور قندی و نجیب الله مانند این نوع اوباشان در آن رستوران می رفتند، زنان بدکاره و پسران مفعول هم در آن جا می آمدند، پولیس رشوت خور هم به خاطر عیاشی و رشوت گرفتن به شهر غلغله می رفت. آنجا مرکز فساد بود، زیادتر مردمان دستگاه جاسوسی دولت از نگاه وظیفه در آن جا سر می زدند، خصوصاً اوباشانی را که دولت به جاسوسی استخدام کرده بود. مردم، تور بچه قندی و نجیب الله را از همین قماش می دانستند.

من که خانواده فتانه را سالها از نزدیک می شناختم، یک خانواده با نام و نشان کابل بودند، نه تنها که فتانه در این رستوران کار نمی کرد، بلکه آن خانواده هرگز در این جاها رفت و آمد نداشتند. فتانه، خواهر شهلا جیلانی شهید، نطق رادیو بود. زنده یاد شهلا نمونه اخلاق بود. حمیرا مادر فتانه یک زن دانشمند و با عزت و از خانواده سرشناس کابل که با خانواده امیر امان الله خان نزدیکی داشتند.

جیلانی خان و جمال جان پدر و کاکای فتانه مردان دانشمند و با وقار که صدها جریب زمین در بینی حصار داشتند، دختر جمال جان را یک مرد بی وجدان به نام داکتر کمال سعید، داکتر عقلی و عصبی گرفته بود که دختر جمال جان به خاطر رذالت های کمال سعید از او طلاق گرفت و کمال سعید به گفته ثریا بها بعد از طلاق دختر جمال جان، روابط نامشروع با خانم ثریا بها داشت که این روابط نامشروع تا زمان نامزدی صدیق ادامه داشت و صدیق از روابط نامشروع ثریا بها با کمال سعید رنج می برد. بعد از یک برخورد کمال سعید از ترس صدیق و نجیب الله افغانستان را ترک گفت و در فرانسه زندگی می کند.

این که فتانه دختر جیلانی خان، زن داکتر نجیب الله رقاچه و یا ساقی، یا کارمند شهر غلغله بود، نه تنها دروغ و تهمت و حرفها و داستان خنده آور است، بلکه فتانه هیچ نوع خصومت با ثریا بها به گفته خودش نداشته و ندارد، هر مشکلی که بوده بین داکتر نجیب الله و ثریا بها بوده است.

تور بچه قندی خیاط، دوست نجیب الله بود، چون خانواده فتانه از مشهورترین خانواده های کابل بود، شاید خانواده فتانه را به نام تور پسر قندی خیاط می ساخت، ولی پراش می سوخت که بطرف خانواده جیلانی خان می دید. بعد از شهادت زنده یاد شهلا جیلانی به خاطریکه من در اطرف ماموریت داشتم، روابط من با خانواده جیلانی خان و جمال جان کم شده بود، خانواده من با آن خانواده مرده و زنده داشتند. این که فتانه را داکتر نجیب الله چطور گرفت نزد من یک معما است.

خانواده نجیب الله با خانواده جیلانی خان و خانواده شما، زمین تا آسمان فرق داشت، قسمت انسان چیزی گفته نمی تواند. فتانه بعد از مرگ نجیب الله تاهنوز به خاطر نام خانواده و داکتر نجیب الله، شوهر نکرد و تا امروز هم نام سگ اش را کس نگرفته و تو

خانم ثریا بها غیر اعترافات خود شما که این و آن را دوست پسر خود قلمداد کردی که دیوانه تو بودند و هستند، کار دیگری نکردی.

نه تنها دشمنان تو، حتی دوستان شوهر اکس تو، اولاد های تو، ترا بنام یک زن بدنام، بد اخلاق، بد گذران، لاف زن، یاوه سرا، با وجود تحصیل و دانشی که داری، می شناسند. اگر یک فیصد نوشته های کتاب رها درباد از تو باشد، خواننده بعد از خواندن حدس می زند که تو چطور یک انسان هستی. گاو شیری را مردم از برج فلان اش از دور می شناسد. اینکه تور بچه قندی را تو عیار می گویی، پس معلوم است که تو عیار را شناختی، برو چند روز نزد استاد خوشه چین شاگرد بنشین تا بدانی عیاران چه خصلت های انسانی داشتند و دارند.

اگر نجیب الله، تور بچه قندی را که خسربره باریق شفعی و خواهرزاده او را نور پنجوایی گرفته بود و نور از نجیب الله کرده به ببرک نزدیکی داشت و در فهم از ببرک کم نبود، در لچکی و پای لچی هم کم از کسی نبود و صدها نجیب الله در جیب نوراحمد نور بود.

هیچ عقل کار نمی کند که نجیب الله این قدر جرأت کرده باشد که تور بچه قندی را بکشد. باریق یک آدم سازش کار و بزدل است و نمی توان نور پنجوایی را دست کم گرفت. نور پنجوایی کسی بود که در شورای زمان شاه به خاطر حمایت از ببرک و اناهیته تمام شورا را کون به کون کرد، دهن پاره وکلای دهن پاره را با پای لچی خود بست.

کدام خراباشد که قبول کند نجیب الله توریالی چاقوکش را کشته است و باریق شفعی و نور زنده هستند و می توانند در این قسمت ابراز نظر کنند. تور یک انسان بی ناموس ، بی وجدان ، شرابی ، چرسی ، قمارباز، دزد و چهارعیب شرعی بود، شاید توسط اشخاصی که از طرف تور بچه قندی اذیت شده بودند، جایی برده شده باشد و آنچه که در حق زن و بچه مردم بی دفاع افغانستان کرده بود، در حق او انجام داده باشند و بعد او را کشته باشند و در کدام چقوری انداخته باشند. این قسم اشخاص را ملت افغانستان در زمان شاه و داوود که امنیت بود، سربه نیست کردند، در زمان حزب دموکراتیک خلق که امنیت وجود نداشت کشتن مرغ مشکل بود، کشتن این نوع اشخاص مثل آب خوردن بود، قسمی از او یاد کردی که خواننده فکر می کند تور بچه قندی نزد تو یک فروغ دیگر است.

در این جای شک نیست که پسران استاد خلیلی در هرجا خود را تقسیم کرده بودند، هم مجاهد بودند، هم کمونیست و هم مسلمان. زمانی مسعود خلیلی ، با عبدالله شادان ، عنایت شریف و دیگر پرچمی های که در بی بی سی کار می کنند، در رادیو کابل یکجا با این اشخاص که به نام پرچمی شهرت داشتند، سرشور می داد، بعد با جمعیت پیوست و از همربابان احمدشاه مسعود در شورای نظر شد.

جارالله یک آدم بی سواد، چاقوکش و بی بند و بار بود، بخاطر چاقو کشی سوء استفاده از خاد در خاد رفته بود، نه به دستور نجیب الله، گرچه با نجیب الله روابط از پانزده، شانزده سالگی داشت و او آدم بی پرnsیپ بود، به او فرق نمی کرد که درکجا سر بزند. معتصم بالله که هم پسر و هم خواهر زن پدر خود را گرفته بود، برادر اصلی جارالله بود، او به خاطر خانه و زندگی و حمایه فامیل درکابل مانده بود، از روی مجبوریت روابط خود را با پرچم حفظ کرده بود. جارالله و معتصم بالله سابقه پرچمی نداشت و هم نه اخوانی بودند، این نوع نوشته های کینه توزانه و به خاطر خوشی مسعود خلیلی که با جارالله روابط از نگاه برادرانداری نداشت، نوشته شده، خرهم می داند که نمک شور است و سر جارالله نوشتن وقت ضایع کردن است، چون زیر کاسه نیم کاسه ها وجود دارد، این نوع مزخرفات زیاد در کتاب رها دریا به خاطر زیاد شدن حجم کتاب نوشته شده است.

پهنه حذف کردن های نجیب گسترده ترمی شود. حذف خانواده و رفقای حزبی آغاز می گردد، کپتان بابا رئیس آریانا را که رفیق حزبی نجیب الله بود، به تیغ کینه سلاخی می کند و در قتل او زن کپتان بابا که فلج بود او را متهم می کنند که شوهر خود را به قتل رسانیده. بعد از قتل کپتان بابا که مشاورین روسی را مهمان کرده بود و در همان شب کشته شد، می خواست که با مشاورین روسی در قسمت فروش هواپیمای غول پیکر دی سی 10 مشوره کند. از زبان احمدزی برادر نجیب الله حکایت می کنند که افسوس دیگر هواپیمای غول پیکر دی سی 10 را نداریم. سلطان علی کشتمند بعد از قتل کپتان بابا آن هوا پیمای غول پیکر را فروخت و بخشی از پول ها را به جیب خوداش زد. از زبان احمدزی می گوید روس ها خوش نبودن که ما طیاره امریکایی می داشتیم آن شب مرا گفتند که برق میترخانه را خاموش کن وقتیکه چراغ خاموش شد مهمان افغانی و روسی زیاد بودند، برق دوباره روشن شد همه دید که کپتان بابا در خون غلتیده است این سناریوی مشترک ک.ب.ب و خاد بود و هم نجیب را ثریا بها قاتل پدراش می داند و هم ثریا بها تکراری نام از دختر پاک دامن محی الدین انیس می برد.

من در وقت قتل کپتان بابا درکابل نبودم، در این جای شک نیست که ک.ب.ب و خاد نه تنها به ملت افغانستان دسیسه ساختند، کشتند، ویران کردند، نابودی به بار آوردند، به دار و دستة خود هم دسیسه ساختند، کشتند و ترور کردند و داکتر نجیب الله به حیث رئیس خاد از نگاه وظیفه و زور هر نوع جنایت به فکر خود و دستور روسها که از دست اش آمد دریغ نه سر دوست کرد، نه سر دشمن و تو از خروار جنایت نجیب الله، یک دانه هم نه برداشتی، چیزهایی را افشا کردی که قبل از افشای تو در بین مردم فاش شده بود، چیز تازه و نو که ملت افغانستان از آن خبر ندارد، تو یا خبر نداری یا به خصلتی که پرچمی ها دارند هیچ نوع واقعیت نمی گویند، چیزهای کهنه را که ملت می دانند، افشا می کنند چون تو در سر آخور سیاست روس و حزب دموکراتیک خلق نظر به گفته خودت بعد از پانزده سالگی کلان شدی و سر دسترخوان اناهیتا به گفته خود سالها

نشستی، از یک طرف مورجان گفتی از طرف دیگر ببرک را لنده او قلمداد کردی. راست گفتن و راست نوشتن از تو امید کردن حماقتی بیش نیست. سرمایه آزموده را نباید آزمود.

نه تنها تو که تمام ملت افغانستان می داند که کشتمند دارایی های ملت را لیلام کرد، به بیروی سیاسی حق داد، کمیته مرکزی را به شمول حسن شرق خر ساخت و انجنیر محتاط را فریب داد و پای او را در بد نامی حزب دموکراتیک خلق، حسن شرق و کشتمند کشید. میلیون ها روبل و افغانی و دالر را کشتمند و کشتمنها خوردند و از مملکت به کمک مشاور روسی و دوستان خود خارج کردند. میلیون ها دالر با رجبوف مشاور وزارت عدلیه، سترمحکمه و لوی خانونالی که در زمان وزارت شرعی جوزجانی یک ارگان بودند. رجبوف مشاور شرعی جوزجانی بود، بعد در زمان ببرک مشاور ببرک کارمل شد، در قاچاق هروئین و سفید کردن دالر و روبل با قاضی امین لغمانی، شوهر خواهر سیدشرف، به نفع حزب دموکراتیک خلق شریک بودند و پیش از آمدن حزب دموکراتیک خلق قاضی امین در امریکا محصل بود و به نفع حزب دموکراتیک خلق قاچاق هروئین می کرد و بعد از هفت ثور کابل آمد و معاون ستره محکمه مقرر شد و با رجبوف قاچاق می نمود. امین، معاون تهذیب، رئیس ستره محکمه، بعد از دستگیری رجبوف، امین از وظیفه خود سبک دوش و رجبوف در روسیه عدام شد. پول یک طیاره، دو طیاره نسوارشان هم نبود و نیست. این چیزها را ملت افغانستان قبل از تو می دانستند، اگر کمی شرافت داری چیزهایی را افشا کن که ملت افغانستان از آن خبر ندارد. همه می دانند که کشتمند ها دزد بودند، و نجیب ها قاتل ملت افغانستان و اعضای حزب و رهبران حزب، تجاوزگران به جان ناموس ملت افغانستان بودند و مانند سیدکاظم ها، غنی زنبورها، جفسرها، توخی ها و صدها جنایت کار دیگر سگ داکترنجیب الله بودند، کشتن مرغ نزد شان مشکل بود، کشتن انسان مانند آب خوردن نزد شان آسان بود.

ثریا بها می نویسد که نجیب مثل روسها از شیوه های شراب و زن درخاد بهره می گرفت، زنان شریف و مقبول را به زور و زنان مفسد را با پول در خاد جذب می کرد. نجیب الله به خاطر از اینکه نام ساقی خانه شهر غلغله را از خاطر مردم بزداید، لانه های فساد دیگری را به نامهای کلپ پرنده آبی و کلپ نمبر 9 با سرمایه خاد بازگشایی و زنان بد کار را برای جلب مشتری و خبر رسانی استخدام کرد، حتا وی دختری را به نام فتانه برای آوازخوانی استخدام کرد تا مردم به این باور شوند که همان فتانه ساقی دیروز شهر غلغله، همین فتانه امروز کلپ پرنده آبی و کلپ نمبر 9 است و همسر نجیب کس دیگری است. این نوع حرفها در قسمت روابط خانواده نجیب الله که دور از اخلاق است و هم به خاطر متهم ساختن خانواده نجیب الله، نام شخصیت های تجاری افغانی را برده، مثل حاجی الله نظر هزاربز که با خاندان نجیب الله روابط داشته و هم به خاطر اینکه نجیب الله را متهم سازد و خود را یک چیزی نشان بدهد، قسمی داستان می

سازد که می نویسد وی را توسط تانک روسی نجیب الله از بین برد و می گوید خواهر رفیع درپهلوی من بود.

از زبان صدیق شوهراکس خود قتل پدر نجیب الله را مشکوک می خواند. این نوع چرندیات زیاد است اگر من هم نقطه به نقطه نوشته کنم در حقیقت من هم با این خانم مریض همکاری کرده ام. شاید بعضی از این حرفها درست هم باشد. می گویند چیزی است که مردم می گویند چیزها و نه آن قدر بدگویی که این خانم کرده است.

از روز سوم مرگ پدرنجیب و تولد دختر نجیب یاد می کند و می گوید در روز سوم مرگ پدرنجیب الله، مسکا جان چشم آبی در خانه نجیب به دنیا آمد که نجیب الله زار زار گریه می کرد. از قبل این نوع حرفهای پیش پا افتاده و یاوه سرایی در این کتاب زیاد دیده می شود.

از زخمی شدن حمیده، نرس خواهر تور، بچه قندی که دوست ثریا بود یاد می کند و از زبان او داستان سازی می نماید که درحقیقت او را به خاطریکه نرس پدر نجیب بوده، سبب افشا مرگ پدرنجیب الله شده و او را خاد ترور کرده، در حالیکه به گفته ثریا، در مرگ پدر خود نجیب دست داشته و به کمک داکتران پدر خود را از بین برده است.

از حمایت استاد وردک و از رنا خواهر رفیع و از تانک روسی حرف می زند.

آن خانم که خواهر جنرال رفیع است، در تورنتو زندگی می کند و خانم پسر خاله رفیع است که با من روابط نزدیک و خانوادگی دارند.

در این جای شک نیست که هزاران دام برملت افغانستان دولت حزب دموکرتیک خلق ناجوان مردانه گذاشتند و به جاسوس های خود پول دادند که درخارج و داخل به نام تجارت به خاد جاسوسی کنند و هزاران تاجر افغانستان را به بهانه این و آن نابود کرده و پول های شان را خوردند، اولاد ها و خانواده های شان را مجبوربه ترک وطن کردند.

مثل این کلپ ها صد ها رذالت خانه دیگر داشتند که خودشان آن رذالت خانه ها را اداره می کردند، صدها مرده گاو گردن کلفت مثل تاجو و سبزه را جنرال ساختند و به خاطر بقای خود با رذیل ترین افراد جامعه پیوندهای خویشی بستند، دخترگرفتند و دختر دادند و از آنها هر نوع کار گرفتند، خانواده های شریف را محو، نابود و فراری کردند.

دزد و قمار باز و بی سواد را نه تنها علاقه دار، حاکم، مدیر و رئیس مقررکردند، بلکه جنرال و دگروال و دگرمن ساختند، خرنوال را قاضی بی سوادان مقرر نمودند، کار به اهل کار نسپردند، هر عضو حزب، شوهرمادر خود را حاتم بیگ زمان ساخت. روی چنگیز را سفید کردند.

رونا خواهر رفیع وزیر دفاع در تورنتو زندگی می کند، زن خیلی شریف و تحصیل کرده است، نمی دانم که چطور با این دلچک روابط داشته، هیچ نوع خصلت این ها با یکدیگر نمی خواند.

ثریا بها در هر جای کتاب قسمی وانمود کرده که ناف زمین و آسمان او و خانواده اش بوده، درحالیکه همه می دانند که پدران سعدالدین بها به گفته خود سعدالدین بها، از کشمیر آمده بودند، درکابل پالان دوزی می کردند، بعدها زین اسپ می ساختند و تریپال موترمی دوختند و مادر ثریا بها به کمک داکتر اناهیتا درشفاخانه مستورات زیر دست خیاط کارمی کرد، لباس داکتران و مریضان را می دوخت و به نوزادان مرده کفن می دوخت و در این جای شک نیست که مادر ثریا بها یک زن پاک و باشرف بود که با زحمت و خواری اطفال تحصیل کرده به جامعه، درحال تنگ دستی تقدیم کرد و لباس و نان یک مبارز در زندان رساند و با آبرو و عزت زندگی کرد، عوضیکه ثریا بها به کارشرافت مندانۀ مادر افتخارکند، به خود و به خانوادۀ خود داستان می سازد، حتی در حق یک خانوادۀ شریف تهمت می بنندد که یک جنرال به زور دخترخود را به همایون بها برادر من داد، درحالیکه زندگی خانوادۀ ثریا بها با زندگی اشرافی جنرال، زمین تا آسمان فرق داشت. ما فکر می کردیم که ثریا بها داستان سرایی کرده امکان دارد که همایون بها از شرافت کار گیرد و واقعیت ها را افشاه کند، ناگفتنی ها را بگوید. همایون هم مثل خواهراش یک کلمه واقعیت ها را بیرون نداد، مانند خواهرخود داستان سازی و افسانه پردازی کرد، معلوم شد هر دو گل زرد یک باغ هستند.

اگرهمایون بها شرافت دارد، اگر درقسمت دیگرنوشته های کتاب رها درباد ابراز نظر نمی کند، تنها بنویسد که درعدل و دفاع کیمته مرکزی که مرکز دستور کشت و کشتارملت افغانستان بود، کارهای مربوط نظامی را بررسی می کرد، در آن شعبۀ بدنام چه وظیفه داشت و هم بنویسد که چه تفاوت اجتماعی بین خانودۀ او و خانوادۀ زن اش که دختر یک جنرال بود و من ایمان دارم که او سالها در حزب دموکراتیک خلق جاسوسی کرده، مزدوری نموده، جرأت اعتراف و مردانگی را ندارد و ثریا بها آب دهن همایون بها را خورده است.

ادامه دارد...